

کتاب البرهان

دوره دوم، مقاله اولی، جلسه ۵

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۲۷/۰۸/۱۷ هجری قمری مقارن با ۱۳۸۵/۰۶/۲۰ هجری شمسی

«أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ، إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفَّقٍ وَمُعِينٍ»

بنده فکر کردم به جای اینکه به استقبال مطالب برویم، هر بحثی را اگر به جای خودش مفصل تر کنیم، شاید مطلوب تر باشد. ما پرداخته بودیم به عباراتی از اساس در حقیقت در مقدمه کتاب، با اینکه این مباحث در متن کتاب به صورت تفصیلی تر مورد بررسی است. فکر کردم به جایگاه بحث که رسیدیم، بحث را تفصیلی تر تبیین کنیم، شاید بهتر و مفیدتر باشد.

«المقالة الأولى من كتاب البرهان وفيها فصول خمسة، الفصل الأول في الغرض من هذه المقالة. القياس البرهاني حيث أنه القياس الموقع لليقين بالنتيجة فهو مؤلف من مقدمات يقينية بالضرورة تتبع أخص المقدمات والمقدمة اليقينية من حيث أنها مقدمة يقينية والمقدمة اليقينية من حيث أنها مقدمة يقينية يعرض لها أحكام التصديق اليقيني: [۱] من حيث أن التصديق اليقيني في نفسه، ربما لم يحتاج في حصوله الى تصديق آخر أو يحتاج وما يعرض لكل واحد من القسمين من الأحكام».

کتاب را به چهار مقاله تقسیم کردند، همانند ابن سینا در برهان شفاء و برعکس ارسطو در برهان. جناب ارسطو کتاب برهان را یا به تعبیر خودش آنالوتیکای دوم را به دو مقاله تقسیم کرده است. ابن سینا دو مقاله ارسطو را چهار مقاله کرده است. مرحوم علامه طباطبایی از نظر تعداد، تعداد چهار مقاله را حفظ کرده است. اما ابن سینا در دو مقاله ارسطو تصرف کرده است، یعنی بخشی از مباحث مقاله اول ابن سینا، مقاله اول ارسطو و بخشی از مقاله دوم ارسطو در برهان شفاء در جایگاهی ذکر شده که ارسطو در آن جایگاه ذکر نکرده است؛ به مصادیق إن شاء الله می‌رسیم. مرحوم علامه طباطبایی هم همین معاملت را با ابن سینا دارد؛ یعنی در ذکر مطالب تصرف دارد. بعضی از بخش‌ها نه در آن جایگاهی که ابن سینا ذکر کرده، ذکر می‌کند.

به هر حال مقاله چهارم این کتاب درباره حد است، سه مقاله نخست این کتاب درباره برهان است. مرحوم علامه طباطبایی مقاله اول را به پنج فصل تقسیم می‌کند. عنوان فصل اول این است: «في الغرض من هذه المقالة»، در این مقاله اولی در صدد تبیین چه هستیم؟

غرض از این مقاله را با دو بیان تبیین می‌کند: بیانی اجمالی و بیانی تفصیلی. در بیان تفصیلی در حقیقت موضوع و فهرست فصل دوم تا فهرست پنجم را بیان می‌کند که در فصل دو چه می‌گوییم، در فصل سه چه می‌خوانیم، در فصل چهار چه می‌دانیم و در فصل پنج چه چیزی را بررسی می‌کنیم؟

در بیان اجمالی، موضوع مقاله را به گونه‌ای تبیین می‌کند که با مقاله دوم و مقاله سوم که آن دو مقاله هم در ارتباط با تصدیق است، تفاوتش و میزش و تمایزش روشن باشد.

بحث را مرحوم علامه طباطبایی با بیان موضوع سه مقاله نخست آغاز می‌کنند. موضوع مقاله اول که در آن هستیم چیست، موضوع مقاله دوم چیست، موضوع مقاله سوم چیست؟

چون این هر سه مقاله در ارتباط با تصدیق است و این بحث را با یک مقدمه آغاز می‌کند و آن مقدمه این است، می‌فرمایند که قیاس برهانی آن چنانکه از تعریف ارسطو دانسته شد، قیاسی است که مفید یقین به نتیجه است. در دروس پیشین داشتیم: «فمنه ما يوقع اليقين وهو القياس البرهاني فقد عرفه المعلم الأول بالقياس المفيد لليقين»،

می‌فرمایند که اگر نتیجه قیاس برهانی یقینی است، پس مقدمات در قیاس برهانی حتماً باید یقینی باشد. چرا، به چه دلیل اگر نتیجه یک قیاس یقینی بود، مقدمات آن حتماً باید یقینی باشد؟

لاقل به دو دلیل:

دلیل نخست این است که مقدمات و نتیجه عین یکدیگر هستند، تفاوت میان مقدمات و نتیجه به اجمال و تفصیل

است. طبیعی است اگر مقدمات و نتیجه عین یکدیگر بودند، نمی‌تواند نتیجه یقینی باشد و مقدمات یقینی نباشد. این دلیل اول است. دلیل دوم، مقدمات، علت و یا کالعه هستند برای نتیجه. اگر مقدمات علت یا کالعه هستند برای نتیجه و ما در جای خود ثابت کردیم که علت نمی‌تواند اضعف از معلول باشد پس اگر نتیجه یقینی است، حتماً باید مقدمات یقینی باشد، آن هم همه مقدمات باید یقینی باشد. یعنی اگر قیاس اقترانی است صغری و کبری، اگر قیاس استثنایی است مقدم و تالی، چرا؟ چون نتیجه تابع اخص مقدمتین است.

این مقدمه که تمام شد، مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید که مقدمه یقینی، یعنی یک تصدیق یقینی، یک گزاره یقینی. گزاره یقینی از آن جهت که یقینی است، سه حال برای او در نظر گرفته می‌شود، سه گونه بحث در مورد او مطرح است. بحث نخست در مقاله اولی، بحث دوم در مقاله ثانیه، بحث سوم در مقاله ثالثه بررسی می‌شود. پس قیاس اگر مفید نتیجه‌ای یقینی بود، برهان است. در صورتی مفید نتیجه یقینی است که مقدمات یقینی باشد. مقدمه یقینی یعنی یک تصدیق و گزاره یقینی. تصدیق یقینی سه گونه بحث در موردش مطرح است. این سه گونه بحث، تشکیل دهنده موضوع سه مقاله است؛ مقاله اولی، مقاله ثانیه، مقاله ثالثه.

توضیح مطلب این است که گاه ما در یک گزاره یقینی از کیفیت یقین موجود بحث می‌کنیم، چگونگی یقین موجود. اگر این گونه بحث کنیم، این مباحثی است که در چهار فصل در مقاله اولی بررسی می‌شود. در مقاله اولی ما تصدیق یقینی را از آن جهت بررسی می‌کنیم که یقین موجود در او چگونه است، بدیهی است، نظری است، از یقین دیگری تولید شده یا نه، از یقین دیگری تولید نشده است و اگر از یقین دیگری تولید شده است، چگونه به آن یقین ارتباط دارد؟

اگر از یقین دیگری تولید نشده، بدیهی است، آیا بدیهیات در یک سطح هستند یا برخی به برخی دیگر باز می‌گردند و این گونه از موارد. این موضوع مقاله اولی است.

گاهی ما تصدیق یقینی را از این جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم که اصولاً چه تصدیقی یقینی است. به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی در چه مواضعی با چه شرایطی یقین هست و در چه مواضعی و با چه شرایطی یقین نیست؟ به عبارت دیگر: به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی، در آغاز مقاله دوم می‌فرماید: «ومن حیث ان آی المقدمات یحصل بها یقین و آیها لا یحصل آی من حیث شرایط کون المقدمه یقینیة»، این هم موضوع مقاله دوم که مفصل می‌رسیم و در مقاله دوم، ما هفت فصل داریم؛ یعنی تعداد فصول مقاله دوم بیشتر از تعداد فصول مقاله اول است. مشکلی داریم، این است که در فصل سوم به یک معنا ما هیچ نداریم!

آیا این فصل نوشته نشده یا ناقص نوشته شده یا نسخ مشکل دارد؟

دو - سه احتمال است که آنجا بررسی می‌کنیم ولی هفت تا فصل داریم که چون فصل اول فهرست است، قهراً مباحث در طی شش فصل گفته شده است.

آمدیم سراغ موضوع مقاله سوم؛ گاه ما تصدیق یقینی را از این جهت در نظر می‌گیریم که می‌خواهیم ببینیم قیاس برهانی و تصدیق یقینی در چه حالی هست و در چه حالی نیست، به این معنا که یک تصدیق یقینی آیا در همه علوم یقینی است؟

در همه مواضع یقینی است یا «یختلف علم عن علم و موضع عن موضع»، اختلاف دارند؟

تعبیر مرحوم علامه طباطبایی این است: «آی ان القیاس البرهانی فی آی الأحوال و المواضع مفید الیقین و فی آیها لا یفید آی أعنی شرایط البرهان من حیث وقوعه فی موضع و موضع و علم و علم»، این هم موضوع مقاله سوم که ما در مقاله سوم که آخرین مقاله در ارتباط با تصدیق است و بعد به مقاله چهارم می‌پردازیم، سه فصل داریم. فصل اول فهرست است که هیچ؛ قهراً باقی می‌ماند دو فصل. اگر فصول نخست را که فهرست هستند کنار بگذاریم، در مقاله اولی چهار فصل، در مقاله ثانیه شش تا، در مقاله ثالثه دو تا، مجموعاً دوازده فصل در ارتباط با برهان سخن داریم. در مقاله آخر که مقاله چهارم است و مربوط به حد است، چهار فصل داریم که چون یک فصل این فهرست است و مجموعاً ما سه فصل خواهیم داشت، قهراً مجموع فصول مفید این کتاب در ارتباط با حد و برهان می‌شود پانزده فصل. کل مباحث کتاب در پانزده فصل خلاصه شده است.

این فصل از نظر طولانی بودن و کوتاه بودن، مختلف است؛ برخی فصول کوتاه هستند، برخی طولانی هستند. از

نظر ثقل مطالب هم مختلف هستند؛ بعضی از فصول به غایت ثقیل هستند و بعضی نه، بیشتر قابل فهم و سبک‌تر هستند.

به هر حال، این بیان اجمالی در ارتباط با موضوع مقاله اول بود. موضوع مقاله اول عبارت شد از بررسی کیفیت یقین موجود در یک تصدیق یقینی، اما بیان تفصیلی در ارتباط با موضوع مقاله دوم را مرحوم طباطبایی می‌فرماید که ما در فصل دوم چه مباحثی داریم، در فصل سوم چه مباحثی و در فصل چهارم چه مباحثی و در فصل پنجم چه مباحثی داریم؟ که حالا عرض خواهیم کرد.

«المقالة الأولى من كتاب البرهان وفيها فصول خمسة، الفصل الأول في الغرض من هذه المقالة»، فصل نخست در غرض از این مقاله است. «القياس البرهاني حيث أنه القياس الموقع لليقين بالنتيجة»؛ قیاس برهانی چون قیاسی است که موقع یقین به نتیجه است، «فهو مؤلف من مقدمات يقينية بالضرورة»، پس قیاس برهانی گردآمده و تألیف شده از مقدمات یقینی ضرورتاً. وجه این بالضرورة را ذکر کردیم. چرا اگر نتیجه یقینی است، مقدمات حتماً باید یقینی باشد؟

دو علت ذکر شد، علت نخست این بود که «المقدمات هي النتيجة وبالنتيجة هي المقدمات والفرق بينهما بالاجمال والتفصيل». پس نمی‌شود احدهما یقینی باشد و دیگری غیر یقینی، این وجه نخست بود. وجه دوم این بود که مقدمات یا علت هستند یا کالعله و نمی‌تواند علت اضعف از معلول باشد.

«والمقدمة اليقينية من حيث أنها مقدمة يقينية يعرض لها أحكام التصديق اليقيني:»، مقدمه یقینی از آن جهت که مقدمه یقینی است برای آن احکام تصدیق یقینی عارض می‌شود از چه جهت: از سه حیثیت؛ حیثیت نخست: [۱] «من حيث أن التصديق اليقيني في نفسه»، از این حیث که «في نفسه»، خودش «ربما لم يحتج في حصوله الى تصديق آخر أو محتاج»، چه بسا در تحققش نیازی به تصدیقی دیگر ندارد، بدیهیات؛ یا نیاز دارد، نظریات. «وما يعرض لكل واحد من القسمين من الأحكام»، و آنچه که عارض هر یک از این دو قسم بدیهی و نظری است یا اولی و غیر اولی است از احکام.

ما نوشتیم: «وبعبارة أخرى: من حيث كيفية اليقين الموجود فيها كما صرح به في بدء المقالة الثانية»، صفحه ۱۶۴. این حیثیت نخست که موضوع مقاله اولی است.

«[۲] ومن حيث أن التصديق اليقيني في أي موضع ومع أي شرائط يكون وفي أيها لا يكون»، و از این حیث که تصدیق یقینی در چه موضعی و با چه شرایطی تحقق دارد؟ «يكون» تامه است.

«في أيها لا يكون»، و در چه مواضع و در چه شرایطی تحقق ندارد.

باز نوشتیم: «ومن حيث أن أي المقدمات يحصل بها يقين وأيها لا يحصل أي من حيث شرائط كون المقدمة يقينية»، باز «كما صرح به في بدء مقالة الثانية». این هم حیثیت سوم.

«[۳] ومن حيث أن التصديق اليقيني الواحد مع ذلك كله في أي حال يكون وفي أيها لا يكون»، و از این حیث که تصدیق یقینی، یک تصدیق یقینی است، قید واحدش به خاطر این است که یکی است و ممکن است در دو جا در جایی یقینی به حساب بیاید و در جایی یقینی به حساب نیاید، در چه حالی تحقق دارد و در چه حالی تحقق ندارد؟

یعنی ما نوشتیم «أي ان القياس البرهاني في أي الأحوال والمواضع يفيد اليقين وفي أيها لا يفيد أعني شرائط البرهان من حيث وقوعه في موضع موضع وعلم علم، كما سيأتي في بدء المقالة الثالثة»، صفحه ۱۸۵. اگر خواننده این کتاب خودش باشد و خودش، فقط بخواهد به همین عبارات علامه طباطبایی این جا اکتفا کند، تصدیق یقینی می‌فرماید مطلب به دست نمی‌آید؛ یعنی عبارات خیلی به هم نزدیک است. تصدیق یقینی، «في أي مواضع يكون وفي أيها»، بعد دو مرتبه در قسمت آخر، تصدیق یقینی، «في أي حال يكون وفي أيها لا يكون»، مواضع تبدیل به حال شده و حداکثر این تغییر را کرده است و حال اینکه ایشان اتفاقاً سه تا مطلب می‌خواهد بگوید. با استمداد از آغاز مقاله دوم و آغاز مقاله سوم که در آنجا شفاف‌تر بحث و طرح فرمودند، این جا مطلب را تبیین می‌کنند.

«فهذه أقسام ثلاثة هي أحكام التصديق اليقيني»، این سه قسم احکام تصدیق یقینی و قیاس برهانی است. «والعرض في هذا المقالة، وهي المقالة الأولى»، غرض در این مقاله که مقاله نخست است، «بيان القسم الأول منها»، بیان قسم اول از این احکام تصدیق یقینی است؛ یعنی بحث پیرامون نیت یقین موجود در تصدیق یقینی است. کیفیت یقین موجود در تصدیق یقینی که آیا این تصدیق بدیهی است یا نظری است؛ بدیهیات چند قسم است؛ از این اقسام آیا همه واقعاً بدیهی است یا یکی بدیهی است باقی به آن یکی برمی گردد؛ اگر برمی گردد چطور برمی گردد؛ فطریات چطور برمی گردد؛ حدسیات چطور برمی گردد؟ متواترات چطور برمی گردد و امثال ذلک.

«فنبين فيها في فصل»، پس ما بیان می کنیم در این مقاله نخست در فصلی. این فصل، فصل چندم است؟ فصل دوم، چون فصل اول همین است که مشغولش هستیم و در حقیقت فهرست است. در حقیقت «في فصل» یعنی فصل دوم. در فصل دوم مرحوم علامه طباطبایی می فرماید ما چند مطلب را بیان می کنیم، چون فهرست است و به مباحثش مفصل می رسیم، لذا می خوانیم، توضیح بسیار اجمالی عرض می کنیم. مطلب اول: «[مسألة: ۱]: أن الحس هو المبدء الأول لحصول العلم لنا»، إن شاء الله در فصل دوم خواهیم گفت آغاز همه ادراکات، احساس است. «مَنْ فَقَدْ حَسَّ فَقَدْ فَقَدْ عَلِمَ»، مبدأ نخست برای پیدایش دانش برای انسان احساس است. «[مسألة: ۲]: وأن الكثرة الحاصلة في العلوم للتنبيه بما به الامتياز»، پیدایش کثرت در ادراکات به خاطر تنبه آدمی است به «ما به الامتياز» ها. انسان با «ما به الاشتراك»، فهم «ما به الاشتراك»، کثرت در دانش و ادراکش پیدا نمی شود. با فهم و آگاهی از «ما به الامتياز» ها، کثرت در ادراکاتش پیدا می شود که این فهم «ما به الامتياز» ها خود سه صورت دارد که می رسیم.

«[مسألة: ۳]: وأن الكثرة في العلوم الكلية بعرضها»، کثرت در علوم کلی به عرض و به تبع کثرت در محسوسات است. «بعرضها»، ضمیرش به کثرت در محسوسات می خورد. به محسوسات در حقیقت می خورد، آن چنانچه که از خود فصل دوم به دست می آید. اگر ما در محسوسات تکثر نداشتیم، در علوم کلی و در علوم اعتباری. به عبارت آخری، در ادراکات وهمی، در ادراکات کلی و در ادراکات اعتباری. به عبارت سوم، در کلیات منسوب به جزئیات که قدرت وهم است. در معقولات اولی و در معقولات ثانیه، هرگز کثرت نداشتیم.

«[مسألة: ۴]: وأن هذه العلوم قد تكون صوراً موجودة في الخارج محسوسة أو غير محسوسة وقد تكون معاني غير الصور»، نکته چهارم این است که مدرکات ما دو گونه است: یا از خارج اصطیاد شده که از این تعبیر می کنیم به صور محسوسه. این درخت انگور را من دارم می بینم، این ادراکی است اصطیاد شده از خارج؛ صورتی است در خارج، حالا محسوس فرد روشن اوست یا غیر محسوس. من از عقل اول تصویری دارم، عقل اول صورتی است در خارج موجود است، گرچه محسوس نیست و یا نه، آنچه که من ادراک می کنم در خارج وجود خارجی ندارد، اعتباری است مثل مفاهیم فلسفی: علیت، معلولیت، حدوث، قوه، شیئیت. مرحوم علامه می فرماید که نسبت به صور، علم به کنه محال است اما نسبت به معانی، علم به کنه ممکن است. آنچه که از خارج تصور می شود چه محسوس و چه غیر محسوس، معلوم بالکنه برای ما نیست؛ اما آنچه که ساخته و پرداخته خود ذهن است، گرچه در ارتباط با خارج که از آن تعبیر به معانی می کنیم، آن قابل ادراک به کنه هست. توضیح می خواهد، این فهرست است. «وأن هذه العلوم قد تكون صوراً موجودة في الخارج»، چه محسوس و چه غیر محسوس، «وقد تكون معاني غير الصور»، گاهی معانی است که صورت نیست.

«[مسألة: ۵]: وأن الصور يستحيل حصول العلم بها بالكنه بخلاف المعاني».

«[مسألة: ۶]: وأن التصديق في المعاني أصدق منه في الصور».

طبیعی است، اگر من ممکن نبود علم بالکنه داشته باشم به صور، ولی به معانی علم بالکنه دارم، پس تصدیق در معانی صادق تر است از تصدیق در صور.

«ويتبين بهذا كله»، از همه اینها این نکته را استنتاج می کنیم که کثرتی که در معانی به معنای کلیات منسوب به جزئیات، کلیات به معنی معقولات اولی و امور اعتباری به معنی معقولات ثانیه ادراک می شود، همه این کثرت ها متفرع بر کثرت علم به جزئی است. یعنی چون ما در علوم جزئی خود کثرت داریم و در ادامه این کثرت می رسیم

به کثرت در معانی. کثرت در کلیات به معنی معقولات اولی، کثرت در کلیات به معنی معقولات ثانیه. «و بتبیین بهذا کله»، روشن می شود اینکه «مسألة: ۷: أَنَّ الكثرة الحاصلة في المعاني»، معانی در اینجا یعنی کلیات منسوب به جزئیات، مثل محبت به مادر که مدرک و هم ماست. «والکلیات»، یعنی معقولات اولی، «والأمور الاعتبارية»، یعنی معقولات ثانیه. کثرت حاصله در این سه دسته «بعد الكثرة الحاصلة في العلم الجزئي»، بعد از کثرت حاصل در علم جزئی است. این سه دسته را به ترتیب کلیت ذکر کردیم؛ یعنی متوهمات ما، موهومات ما کلی بودنش کمتر است از معقولات اولی. معقولات اولی کلی بودنش کمتر است از معقولات ثانیه. محبت به مادر دایره اش ضیق تر است از اصل محبت. محبت معنای عام تری است و محبت دایره اش ضیق تر است از شیئیت، وجود، فعلیت، قوه، مفاهیم اعتباری دایره اش وسیع تر است. چه در موهومات چه در کلیات به معنای معقولات اولی و چه در کلیات به معنی معقولات ثانیه، در هر سه دسته کلی، کثرت بعد از کثرت حاصله در علم جزئی است. در ادامه کثرت حاصله در علوم جزئی، ما به آن می رسیم.

نکته دیگر: «مسألة: ۸: وَأَيْضاً أَنَّ الجزئي أقدم معرفة عند الخيال، والکلی أقدم معرفة عند العقل»، جزئی در نزد خیال آدمی روشن تر است و کلی در نزد عقل آدمی. عقل سنخیتش با کلی است، لذا کلیات را عقل بهتر درک می کند، جزئیات را خیال بهتر درک می کند.

«ثوبن بن فی فصل:»، تمام شد. این مباحث فصل دوم بود. آمدیم سراغ مباحث فصل سوم. «أَنَّ التصديق ينقسم الى ضروری ونظری»، تصدیق منقسم می شود به بدیهی و کسبی، «وَأَنَّ النظری ينتهي الى الضروری»، تصدیق نظری منتهی می شود به ضروری. یکی از نکاتی که باید عزیزان دقت کنند این است که این تفکیکی های خراسان یکی از مشکلاتشان این است ما به اینها می گوئیم که شما آنچه که یقینی عقلی است را قبول دارید؟ می گویند که بله.

می گوئیم پس شما باید هر آنچه را که برهان بر آن اقامه شده را یقین داشته باشید و قبول کنید! می گویند: نه، اگر چیزی از بدیهیات بود را ما قبول داریم، ولی اگر از نظریات بود، در نظریات اختلاف زیاد است. این فیلسوف، آن فیلسوف را نقد کرده است، این مکتب فلسفی آن مکتب فلسفی را نقد کرده است، لذا ما نمی توانیم ایمان بیاوریم. این نکته باید روی آن تأکید بشود که نظری مبتنی بدیهی در حکم بدیهی است، یعنی چه؟ یعنی وجوب اعتقاد دارد. یعنی چه؟

یعنی قطع آور و یقین آور است، گرچه قیاس ما مرکب باشد، «أشد التركيب».

من یادم نمی رود جلد دوم اسفار را که قرائت می کردیم خدمت حضرت آیت الله جوادی آملی، در یک مسئله ای شاید علامت گذاری هم کردم در کتاب خودم، یک ادعایی می خواست ثابت بشود. یازده تا قیاس چیده شد تا ما به نتیجه رسیدیم. قیاس، قیاس مرکب است. یازده تا قیاس چیدیم تا به نتیجه رسیدیم. تک تک این قیاس ها را که انسان بررسی می کرد، دو مطلب برایش مشهود بود:

۱. نفس قیاس یقینی است.

۲. نفس این قیاس سوم مبتنی بر قیاس دوم است. قیاس چهارم مبتنی بر قیاس سوم است. قیاس پنجم مبتنی بر قیاس چهارم است.

یعنی ابتناء کاملاً روشن بود، قیاس هم قیاس یقینی بود. حالا کسی می تواند بگوید که من این نتیجه را قبول ندارم؟ چرا قبول نداری؟

می گوید: چون یازده تا مقدمه، یازده تا قیاس چیده شده است. چه فرقی می کند؟

هیچ تفاوتی ندارد. یا باید در یقینی بودن این اقیسه یا در ابتناء «بعضها علی بعض» تشکیک کنی یا باید نتیجه را بپذیری. دقیقاً مثل این است که الآن مرحوم آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند که من طبقه چهل هستم از زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله). حالا مرحوم آقای بروجردی از خودشان شروع کنند، «طبقه فطیقة»، نقل حدیثی کنند از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ما ببینیم در این طبقات ارسال نیست، قطع به اصطلاح درایه نیست، یعنی چیزی این وسط نیفتاده است، همه هم موثوق و مورد ثقة هستند. بگوئیم نه، چون چهل واسطه شده ما قبول نداریم!

این صحیح نیست. چهل تا واسطه شده است، مثل اینکه واسطه نشده است، چون همه واسطه ها شرایط حجیت

را دارند. ثقه هستند و هر یک مبتنی بر دیگری هستند. نقل و عقل در این زمینه مختلف نیست، یکی است. این ظلمی است که تا قیاس مرکب می‌شود، طرف گمان میکند که قیاس مرکب یعنی قیاس غیر یقینی است، با اینکه این گونه نیست. قیاس ممکن است مرکب باشد و یقینی باشد. عمده این است که به ضروری برگردد و ما بتوانیم این قیاس نظری را برگردانیم به بدیهی.

«ثوبن فی فصل: [مسألة: ۱]: أنَّ التصديق ينقسم الى ضروری ونظری وأنَّ النظری ينتهي الى الضروری». «ویتیبن بهذا کله:»، از آنچه گفتیم روشن می‌شود: «[مسألة: ۲]: أنَّ ما يتوقف عليه التصديق النظری يجب أن يكون العلم به، علماً بالمطلوب بوجه»، به دست می‌آید که چه؟

علم به مقدمات باید بوجه علم به نتیجه باشد. بالای «ما يتوقف عليه التصديق النظری»، می‌نویسیم «مقدمات». به دست آمد که «أن ما يتوقف عليه التصديق النظری»، آنچه که تصدیق نشری بر آن متوقف است، یعنی مقدمات، «يجب أن يكون العلم به»، واجب است اینکه علم به آن «علماً بالمطلوب»، علم به نتیجه باشد، «بوجه»، البته از جهتی، چرا؟

چون سه صورت دارد، این را بعداً می‌رسیم. علم به مقدمات علم به نتیجه نباشد مطلقاً. این ممکن نیست، چون از مقدمات، نتیجه قابل استنتاج نخواهد بود. علم به مقدمات کاملاً علم به نتیجه باشد. اگر این باشد، ترتیب قیاس لازم نیست. قهراً «المقدمات هي النتيجة بوجه والنتيجة هي المقدمات بوجه آخر»، که وجه هم وجه اجمال و تفصیل است؛ لذا فرمود: «يجب أن يكون العلم به علماً بالمطلوب بوجه»، یعنی همان وجه اجمال و تفصیل.

«[مسألة: ۳]: وأيضاً أنَّ التصديق الضروري يمكن أن يجهل بجهل، بأحد التصورات المتوقف عليها»، نکته بسیار مهمی است و آن نکته این است که در فلسفه به خصوص این خیلی به درد می‌خورد، ممکن است یک تصدیقی بدیهی است اما برای ما نظری جلوه می‌کند! سرش این است که این تصدیق خودش بدیهی است، اما تصور اطرافش نظری است و ما نسبت به تصور برخی از اطراف مشکل داریم.

خدا رحمت کند مرحوم شهید مطهری را، نکته‌ای قابل توجه دارند. ایشان می‌فرمایند که مسائل علمی چهار دسته هستند:

۱. برخی از مسائل علمی است که تصور اطراف روشن، تصدیق به نسبت روشن است، این یک دسته است.
۲. دسته دوم تصور اطراف نظری، تصدیق به نسبت هم نظری است.
۳. دسته سوم تصور اطراف روشن، تصدیق به نسبت مشکل است؛ در ریاضیات این گونه است.
۴. دسته چهارم، تصور اطراف سنگین، تصدیق به نسبت آسان است؛ یعنی تصورات اطراف نظری است، تصدیق به نسبت بدیهی است.

ایشان معتقدند اغلب مباحث فلسفی این چنین است. اگر من بفهمم وجود یعنی چه، وجود مورد بحث در اصالت وجود و بفهمم اصالت یعنی چه، این را بتوانم خوب تصور کنم، ناخودآگاه می‌گویم: «ان الوجود عندنا اصیل. دلیل من خالفنا علیل»، اگر من بفهمم که مفهوم وجود یعنی چه، بفهمم اشتراک معنوی در فلسفه یعنی چه، نه در ادبیات، ناخودآگاه بدون اینکه کسی به من تحمیل کند، می‌گویم وجود مشترک معنوی است. اگر من بفهمم حرکت یعنی چه، جوهر یعنی چه، ناخودآگاه می‌گویم: «ان الجوهر متحرکة بتمام ذاته»، حرکت جوهریه. در فلسفه مشکل ما مشکل تصور اطراف است.

حرفی که این جا می‌خواهیم بزنیم، این است که می‌خواهیم بگویم هیچ منافاتی ندارد تصدیقی ضروری باشد، اما در عین حال این تصدیق ضروری دست همه نیست، چون تصور اطراف نظری است و ما نسبت به برخی از اطراف جهل داریم. می‌فرماید: «وأيضاً أنَّ التصديق الضروري يمكن أن يجهل»، تصدیق ضروری ممکن است دانسته نشود، «بجهل بأحد التصورات المتوقف عليها»، به خاطر جهل به یکی از تصوراتی که این تصدیق متوقف بر آنها است. این هم در فصل دوم مشخص می‌شود.

مطلب دیگری که در فصل دوم معلوم می‌شود، «[مسألة: ۴]: وأيضاً معنى ما حكي عن المعلم الأول»، مقصود و معنای چیزی است که حکایت شده از ارسطو که «كل تعلير وتعلم علمي فبعلم قد سبق»، هر تعلیم و تعلم ذهنی

در نتیجه علمی است پیشین. بحث دارد که حالا تعلیم یعنی چه؟

تعلّم یعنی چه؟

اینکه ذهنی گفته نه فکری به چه جهت این قید ذهنی آمده است؟

«فبعلم قد سبق»، یعنی چه؟

توضیح دارد.

«[مسألة: ۵]: وأيضاً»، این هم در فصل سوم مشخص می‌شود که «أن الاستنتاج الفكري لا يكون إلا بتحليل و

تركيب معاً»، استنتاج فکری جز با تحلیل و ترکیب باهم قابل استفاده نیست. حتماً ما باید اول تحلیل کنیم، بعد ترکیب کنیم تا به نتیجه برسیم. تحلیل و ترکیب دو اصطلاح است، به توضیحش میرسیم.

فصل چهارم «ثربین فی فصل:»، در فصل چهارم ما عملاً یک دغدغه بیشتر نداریم و آن دغدغه این است که آیا همه بدیهیات که شش قسم دانسته شده از نظر درصد بدهت و ضروری بودن در یک سطح‌اند یا نه.

همان‌گونه که بدیهیات نسبت به نظریات آیین هستند، در بدیهیات هم برخی نسبت به برخی دیگر اظهر و ابین هستند و آن‌جا خواهیم گفت که در حقیقت بدیهی یک قسم است. ضروری در حقیقت یک قسم است و آن اولیات است. اولیات هستند که ضروری و بدیهی واقعی هستند. غیر از اولیات هیچ کدام بدیهی بالذات نیستند.

اگر بدیهی بالذات نبودند، یعنی بدیهی بالعرض هستند. قانون فلسفی می‌گوید که «کل ما بالعرض لا بد بانتهی الی

ما بالذات»، هر ما بالعرضی باید به ما بالذات منتهی بشود. بنده دستم چرب است، چرا؟

چون خورده به عبا و عبا من چرب بود. عبا من چرا چرب است؟

خورده به این موکت که این موکت چرب بود. موکت چرا چرب است؟

چون روی آن روغن قو ریخته است، لذا چرب شده است. روغن قو چرا چرب است؟

چون ذراتش ذرات چربی است. آن چرا چرب است؟

به‌خاطر اینکه ذاتش چرب است. «الذاتی لا یعلل» است. در این‌جا هم اگر ما گفتیم ضروری بالذات فقط اولی

است، پس غیر از اولیات ضروری بالذات نیستند. حالا می‌خواهیم بگوییم چطور پنج قسم دیگر غیر از اولیات

برمی‌گردد به اولیات. این را مرحوم علامه طباطبایی با دو بیان تبیین می‌کنند. یک بیان عام که شامل هر پنج قسم

است یک کاسه، یک بیان خاص نسبت به تک‌تک که حالا حدسیات چطور به اولیات برمی‌گردد؟

متواترات چطور به اولیات برمی‌گردد؟

تجربیات چطور به اولیات برمی‌گردد؟

شاید اگر نگوییم این بحث مهم‌ترین بحثی است که در این کتاب مورد عنایت است، از مهم‌ترین مباحثی است

که در این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد. غربی‌ها در این زمینه یعنی اصولاً در زمینه علوم پایه اشکالاتی دارند،

نقد‌هایی دارند، کانت حرف‌هایی دارد. اگر رسیدیم و یادمان بود و وقت کردیم ممکن است بپردازیم.

«ثربین فی فصل:»، تبیین می‌کنیم در فصلی که این فصل چهارم است، «[مسألة: ۱]: أن الضروریات ستة أقسام»،

ضروریات شش قسم است، «کما ذکرنا»، آن چنانکه گفتند.

«[مسألة: ۲]: وأن غیر الأولیات لیست بضروریة بالذات»، اما اولیات ضروری بالذات نیست، «بل راجعة بالآخره

إلیها»، بلکه رجوع می‌کند در نهایت به اولیات. حالا این رجوع به اولیاتش «بیان عام»، با دو بیان است؛ یک،

به بیان عام است.

دوم به بیان خاص است که الآن می‌گوید: «[مسألة: ۳]: وأن کل واحدٍ من الأقسام الخمسة غیر الأولیات»، غیر

از اولیات «أعنی» «الفطریات» و «المحسوسات» و «المتواترات»، و «التجربیات»، لیس بضروری بالذات»، ضروری

بالذات نیست.

«بیان خاص بکل واحد واحد»، با بیانی مخصوص به هر یک هر یک. در حقیقت اینکه ضروری بالذات نیست،

چندان مهم نیست.

اینکه چگونه راجع است به اولیات، چگونه مبتنی بر اولیات است؟

بعضی با واسطه و بعضی بی‌واسطه مبتنی بر اولیات است که خواهیم گفت.

«وبین بهذا کلیه»، قهراً به این مباحثی که در این فصل چهارم بیان می‌کنیم، این نکات روشن می‌شود که یک:

«[مسألة: ۴]: أن القیاس الخفی فی الفطریات مؤلف من مقدمات أولیة»؛ ما در فطریات - فطریات چه بود؟

«قضایا قیاساتهامعها»، این فطریات بود - که اسم دیگرش قضایایی است که «قیاساتهامعها»، یک قیاس خفی داریم که آن قیاس خفی مؤلف است از اولیات.

«أن القیاس الخفی فی الفطریات مؤلف من مقدمات أولیة»، قیاس خفی در فطریات گردآمده از مقدمات اولیه.

«[مسألة: ۵]: وأيضاً أن الحس لا یکنی فی اکتساب النظریات، ولا فی شیء منها؛ حس در اکتساب نظریات کافی نیست و در هیچ یک از نظریات. پس ما در محسوسات هم نیاز داریم به اولیات.

«[مسألة: ۶]: وأيضاً أنه لا بد فی مورد الحدس من تجربة أو استقراء أو قوادر»، ما در حدسیات نیازمندیم به تجربه یا استقراء یا تواتر که خود تجربه متوقف بر اولیات است. تواتر مترتب بر اولیات است.

«[مسألة: ۷]: وأيضاً أن الأحكام المادیة، أعنی احکام الصور الموجودة فی الخارج لموضوعاتها بالحدس»، بسیار نکته مهمی است. احکام مادی یعنی احکام صور موجود در خارج برای موضوعاتش همراه با نوعی حدس است. هر حکمی را من نسبت به صور خارجی در هر علمی از علوم ارائه بکنم، حتماً این حکم من مبتنی بر نوعی حدس است و قرار شد حدسیات از بدیهیات بالذات نباشد، مبتنی بر اولیات باشد.

«[مسألة: ۸]: وأيضاً أن الحدس كما یكون فی المقدمات البقینیة، یكون فی غیرها»، حدس همچنان که در مقدمات یقینی است، در مقدمات غیر یقینی هم هست، در استقرائات هم هست.

«[مسألة: ۹]: وأيضاً أن کل نظریة ینتهی الی أولیات مترتبة؛ هر گزاره نظری منتهی می شود به اولیات، به صورت مترتب و چینش خاص.

«ثوبن فی فصل»، بحث را تمام کنیم. سپس بیان می کنیم در فصلی که این فصل آخر است که این فصل پنجم است. «[مسألة: ۱]: أن المقدمة الأولیة یجب أن تكون معلومة الطرفین، بالکنه».

«[مسألة: ۲]: وأن القضایا الضروریة المحسوسة لا بد أن تستند الی تجربة»، می خواهیم بگوییم مقدمه ای در حقیقت اولی است، چون همه نظریات مبتنی شد بر بدیهیات، بدیهیات خمسہ مبتنی شد بر اولیات. اولی یعنی گزاره ای که دو طرف این گزاره موضوع و محمولش مستند الیه و مسندش مبتدا و خبرش معلوم بالکنه باشد. قبلاً عرض کردیم اگر همین الآن خواندیم، گفتیم که ما خیلی جاها علم به کنه نداریم. در مورد محسوسات خارجی و صور موجوده در خارج الآن گفتیم که ما علم به کنه نداریم، ما در معانی علم به کنه داریم. اولیات را داریم می بریم به سمت گزاره هایی که از مفاهیم اعتباری تشکیل شده است. چون موضوع و محمول باید معلوم بالکنه باشد. آنچه که از خارج اصطیاد می شود برای ما معلوم بالکنه نیست.

«[مسألة: ۲]: وأن القضایا الضروریة المحسوسة»، و اینکه قضایای ضروری محسوس «لا بد أن تستند الی تجربة»، باید مستند به تجربه باشد. اگر مستند به تجربه بود، تجربه مستقیماً بدیهی است. تجربه با ابتناء به اولیات می شود بدیهی.

«[مسألة: ۳]: ویتبین بهذا که»، روشن می شود به همه آنچه که گفته شد که «أن المحمول فی الأولی من لوازم ذات الموضوع»، نه تنها طرفین گزاره باید معلوم بالکنه باشند، محمول در اولیات از لوازم ذات موضوع است.

«[مسألة: ۴]: وأيضاً أن المقدمات التي لا تتصور طرفها بالکنه لا أولی فیها»، مقدمات در این جا یعنی تصدیقات. مقدماتی که تصور نمی شود دو طرفش بالکنه، اولی در آن جا وجود ندارد. «ولا ترجع الیه بالتحلیل الاقترانی»، و نمی تواند رجوع کند به اولیات با تحلیل اقترانی. با قیاس اقترانی نمی توانیم ارجاع بدهیم این گونه از مقدمات و قضایا را به اولیات که این توضیح دارد.

همچنین در فصل پنجم می دانیم «[مسألة: ۵]: وأيضاً أن الأمور المادیة لا برهان علیها بالحقیقة»، مادیات در حقیقت مشمول براهین نیستند. «وأن قیام البرهان علیها علی أحد وجهین:»، قیام برهان بر مادیات به یکی از دو گونه خواهد بود.

یک: «اما علی المعانی المقارنة منها»، در نسخه بدل: «معها»، یا در حقیقت بر آن معانی ای که مقارن با این مادیات است ما داریم برهان اقامه می کنیم، نه بر نفس این مادیات. «وأن یراد بالحمّل»، یا نه، برهان اقامه نمی شود برای «کون المحمول للموضوع»، برهان در حقیقت اقامه می شود برای «کون المحمول عند الموضوع»، و بین این

دو فرق است. «أوأن يراد بالحمل»، اینکه «أن المحمول موجود عند الموضوع، لأنه موجود للموضوع كما يراد في غيرها»، در غیر مادیات ما وقتی برهان اقامه می‌کنیم، برهان اقامه می‌کنیم بر «ثبوت المحمول للموضوع»، اما در مادیات اگر برهان اقامه کنیم یا داریم برهان اقامه می‌کنیم بر «ثبوت المحمول عند الموضوع»، نه «للموضوع»! می‌خواهیم آن اتحاد را بگیریم که حقیقت تصدیق و گزاره است. یا داریم بر یک سری معانی مقارن با اینها برهان اقامه می‌کنیم، نه بر خود اینها که باز هم اینها احتیاج به توضیح دارد در حد فهرست بیان شد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

فهرست منابع

۱. اساس الاقتباس، ص ۳۷۵.